



بازخوانی انتقادی دیدگاه‌ها درباره آجال انسان با تأکید بر آیات قرآن

جواد پورروستایی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۹/۰۹

تاریخ تأیید: ۱۳۹۸/۱۲/۱۰

چکیده

برخی معتقدند اجل انسان، از پیش برایش مقدر شده و گریزی از آن نیست. انسان به هر نوع مرگی از دنیا برود، همان مرگ برایش مقدر بوده است؛ اما بر اساس ظاهر برخی آیات قرآن و روایات، خداوند برای هر انسانی دو اجل معلق و مسمی مقدر کرده است. تفسیر دو اجل به اجل انسان در دنیا و برزخ با قیامت و نیز تفسیر به اجل رفتگان و اجل باقی ماندگان، با ظاهر آیات و روایات سازگار نیست. تفسیر دو اجل در چارچوب قانون علیت و به عنوان اجل مشروط (با فرض نقص در علت تامه) و اجل مطلق (فرض حصول علت تامه)، در واقع انکار وجود دو اجل برای انسان است. تفسیر دو اجل به اجل طبیعی و اخترامی، نزدیک‌ترین تصویر به آجالی است که در قرآن و روایات ترسیم شده است، اما نمی‌توان اجل مسمی را به اجل طبیعی تفسیر و معنا کرد. اجل مسمی، مهلت اولیه‌ای است که خداوند در آغاز خلقت انسان برایش مقدر کرده است و علم آن را به هیچ‌کسی حتی انبیا و اولیا نداده است. حکمت الهی این مهلت را تعیین کرده و به ضرورت، به معنای مهلت رسیدن به سن پیری و کهولت بدن نیست. در اجل مسمی تثبیت یا تجدیدنظر شامل تقدیم و تأخیر راه دارد که بر اساس حکمت الهی و وابسته به افعال انسان خواهد بود. اگر اجل معلق، حتمی و مقضی شود، فرد به اجل مسمای خود نرسیده است. در برخی انسان‌ها، اجل مسمی، قطعی و حتمی (=مقضی) می‌شود.

واژگان کلیدی

اجل مقضی، اجل مسمی، اجل موقوف، اجل معلق، اجل حتمی، مرگ طبیعی، مرگ اخترامی.

مقدمه

آیا مرگ، جزء مقدّارتی است که انسان هیچ تأثیر و اختیاری در آن ندارد یا می‌توان از برخی از انواع مرگ دوری جست؟ نویسنده می‌کوشد پاسخی به این سؤال در پرتو آیات قرآن بیابد و برخی از دیدگاه‌های موجود را بازخوانی انتقادی نماید.

خداوند برای آسمان‌ها و زمین و آنچه در این میان است، یک اجل به نام «اجل مسّی» تعیین نموده است (رک: روم: ۸؛ احقاف: ۱۳؛ رعد: ۲)؛ از جمله برای خورشید و ماه (زمر: ۵؛ لقمان: ۲۹؛ فاطر: ۱۳). در این میان برای انسان‌ها دو اجل به نام‌های «اجل مسّی» و «اجل مقضی» تعیین شده است (انعام: ۲؛ غافر: ۶۷).

تحقیق حاضر بر آن است که در پرتو قرآن و روایات و با بهره‌مندی از آرای مفسّران و متکلمان، مفهوم و نسبت این دو اجل و نیز اجل معلق را تبیین و نظریات را نقد نماید.

۱. واژه‌شناسی اجل در قرآن

۱-۱. واژه «اجل» در قرآن

قرآن از واژه «اجل» در امور اعتباری به معنای مهلت یا مدّت استفاده کرده است؛ نظیر زمان بازپرداخت قرض (بقره: ۲۸۲)، مدّت اجاره (قصص: ۲۸)، مدّت عده وفات (بقره: ۲۳۲) و عده طلاق (طلاق: ۴). در غیر این موارد، اجل درباره اّمّت‌ها و آن هم بدون قید «مسّی»، به کار رفته است (اعراف: ۳۴؛ یونس: ۴۹)؛ چنانکه گذشت، قرآن برای زمان پایان آسمان‌ها و زمین و سایر موجودات به استثنای انسان و از زمان توقف حرکت خورشید و ماه، تنها از «اجل مسّی» استفاده کرده است. فقط در خصوص انسان، دو نوع اجل از آیات قرآن به‌صراحت یا به‌طور ضمنی استفاده می‌شود.

۱-۲. انواع اجل انسان در قرآن

درباره اجل انسان، در ظاهر آیات قرآن دو گروه است که یکی بر دوگانگی اجل و دیگری بر یکی بودن آن دلالت دارد. آیات این دو گروه به تفکیک مطرح و در پایان، نتیجه گرفته می‌شود که آیات گروه اول دلالت روشن‌تری دارند.

۱-۲-۱. دو اجل برای انسان

در این بخش از آیاتی بحث می‌شود که از آن‌ها نتیجه گرفته می‌شود که برای انسان دو نوع

اجل وجود دارد و در ادامه، در نگاهی اجمالی و با توجه به آیات، ادعای مقاله حاضر در نسبت میان این دو اجل مطرح خواهد شد. آیاتی که از آنها دوگانه بودن اجل انسان برداشت می‌شود، به شرح زیر است:

- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ طِينٍ ثُمَّ قَضَىٰ أَجْلًا وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ﴾ (انعام: ۲).

«قضی» در امور اعتباری و تشریحی به معنای حکم وجوبی (اسراء: ۲۳) و در افعال، به معنای تمام شدن کار است (فصلت: ۱۲) (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۴۸۰).

با توجه به دو معنای پیش‌گفته، فعل «قضی» به اجلی اشاره دارد که برای هر انسانی حتمی و نهایی شده یا می‌شود و در آن زمان، از دنیا می‌رود. در این نوشتار، از این اجل با توجه به تعبیر آیه، با عنوان «اجل مقضی» یاد شده است.

در قرآن از تحقق فعل در یک فرض از اوقات و مهلت‌های مشخص شده، با تعبیر «قضای اجل» در جریان برخورد حضرت موسی و حضرت شعیب علیهم‌السلام (قصص: ۲۸ و ۲۹) یاد شده است؛ همچنین قرآن در توصیف مرگ با تعبیر «فلما قضینا علیه الموت» (سبأ: ۱۴) یاد کرده است. بر این اساس، تفسیر «قضی اجلاً» به «کتب و قدر اجلاً لموتکم محتوماً» (فیض، ۱۴۱۸ق، ۱: ۳۱۰) درست یا دقیق نیست. تعبیر آیه نه به مرحله تقدیر و مکتوب شدن، بلکه به مرحله تحقق و وقوع پرداخته است.

در ادامه آیه، با توجه به فقره «و اجل مسمی عنده» و تقابل و تفاوت آن با اجل مقضی و نیز نکره بودن هر دو اجل در آیه، می‌توان از نوع دیگری از اجل انسان یاد کرد که غیر از اجلی است که حتمیت می‌یابد. قرآن از این اجل با نام «اجل مسمی» یاد کرده است؛ همچنین نمی‌توان «قضی اجلاً» را به معنای اجل معلق گرفت، بلکه به قرینه «و اجل مسمی عنده»، اجلی که مقضی شده، اجلی غیر از اجل مسمی است که از آن با تعبیر «اجل معلق» یاد می‌شود. یکی دانستن اجل - چنانکه برخی آورده‌اند - با ظاهر آیه سازگار نیست.

بسیاری از مفسران با توجه به ظاهر آیه و دلالت سایر آیات و روایات، تصریح کرده‌اند که از این آیه دو اجل برای انسان استفاده می‌شود (رک: فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۴۸۰؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۲۴: ۳۸۲) این نظر با توجه به آیات دیگری که در ادامه می‌آید، تقویت می‌شود؛ همچنین در روایات متعددی که ذیل آیه فوق در مجامع روایی وجود دارد، دو نوع اجل از آیه استخراج شده است که در ادامه بدان اشاره می‌گردد.

در میان مفسران، بحث اصلی، تفسیر و تطبیق دو نوع اجل است. با فرض پذیرش آنچه گذشت، نظر افرادی نظیر قتاده، زجاج و ابن عباس که اختصاص دو اجل برای یک انسان در همین دنیا را نپذیرفته‌اند، موضوع بحث نخواهد بود (رک: طبرسی، ۱۳۷۲، ۴: ۴۲۴).

در چند آیه از آیات قرآن به این موضوع پرداخته شده است که فرستادگان خداوند به قوم نوح، عاد، ثمود و فرستادگان بعدی، انسان‌ها را دعوت به ایمان و تقوا می‌کنند تا در اثر آن، گناهان انسان آمرزیده شود و مرگش تا «اجل مسمی» به تأخیر افتد:

- ﴿يَدْعُوكُمْ لِيَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ اجَلٍ مُّسَمًّى﴾ (ابراهیم/۱۰)؛

- ﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ وَأَطِيعُوا أَوْيَاكُم مِّنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُؤَخِّرَكُمْ إِلَىٰ اجَلٍ مُّسَمًّى﴾ (نوح:

۳ و ۴)؛

مشابه این مضمون در آیات دیگر قرآن نیز آمده است (رک: هود: ۳؛ انعام: ۶۰). مفهوم روشن و پیام صریح این آیات آن است که اگر افرادی که مشمول دعوت الهی هستند، اهل ایمان و تقوا نشوند، ممکن است گرفتار عذاب الهی شوند و پیش از رسیدن اجل مسمی، طعم مرگ را بچشند و در مقابل، پذیرش ایمان و پیوستن به اهل تقوا، باعث می‌شود که مرگ آنها، تا اجل مسمی به تأخیر افتد. در نتیجه، بر اساس این آیات، برای عده‌ای مرگی قطعی خواهد شد که بر اجل مسمی آن‌ها پیشی گرفته است؛ یعنی اجل مقضی آن‌ها غیر از اجل مسمی آن‌ها است.

در آیه دیگری، خداوند به بیان مراتب خلقت انسان می‌پردازد. در این آیه، رسیدن به مرحله پیری و کهنسالی و در نتیجه، رسیدن به اجل مسمی یکی از مراحل خلقت و حیات انسان معرفی شده است و در کنار آن، تصریح شده که برخی از انسان‌ها قبل از رسیدن به مرحله کهنسالی، از دنیا می‌روند. به نظر می‌رسد آیه نسبت به این که وفات این دسته افراد، به اجل معلق است یا اجل مسمی، ساکت است:

- ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يَتُوفَىٰ مِنْ قَبْلٍ وَ لِيَبْلُغُوا أَجَلًا مُّسَمًّى﴾ (غافر/۶۷).

در آیه فوق، تا خروج انسان به شکل طفل، به خدا نسبت داده شده است، اما فاعل بقیه افعال (لتبلغوا أشدکم، لتکونوا شیوخاً، لتبلغوا أجلاً مسمی) انسان است که در جای خود نکته لطیفی است. شاید به این نکته اشاره داشته باشد که ادامه راه، به اراده و نوع فعالیت انسان و اعمال او بستگی دارد.

پس از رسیدن به کهنسالی و تذکر این‌که کسانی جانشان قبل از کهنسالی گرفته می‌شود، برخلاف مراحل قبل که از انتقال با «ثم» یاد کرده، عبارت «لَتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى» بدون به کار گرفتن «ثم» و تنها با واو عطف آمده است؛ چنانکه از ظاهر آیه برمی‌آید، خداوند اجل مسمّایی مقدر کرده که برای برخی در کهنسالی و برای برخی دیگر، زودتر از آن است. با توجه به نکته‌ای که درباره فاعل این افعال گذشت، قرآن به نقش اختیار انسان در این مراحل توجه داده است. بنابراین ممکن است کسانی این راه را به سلامت و با حسن تدبیر طی نکنند و در نتیجه ممکن است اجل معلق، پیش از رسیدن اجل مسمّی، قطعی و مقضی شود.

در سوره حج نیز مشابه آیه فوق، خداوند به تبیین مراحل خلقت انسان پرداخته است. با این تفاوت که تعبیر «اجل مسمّی» در بخش دیگری از آیه و چنین به کار رفته است: «نُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ اجَلٍ مُّسَمًّى» (حج: ۵)؛ آنچه را می‌خواهیم تا مدت معینی در ارحام مستقر می‌کنیم.

نگارنده مفسّری نیافت که «اجل مسمّی» را به خارج از مدت حمل تفسیر کرده باشد؛ اما با توجه به مباحثی که ذیل آیه ۶۷ سوره غافر آمد، می‌توان از آیه ۵ سوره حج چنین برداشت کرد که «الی اجل مسمّی» تنها قیدی برای مدت استقرار جنین در رحم نباشد، بلکه به اجل مسمّای این جنین در طول حیات مادی و زندگی دنیوی اشاره داشته باشد؛ یعنی برای جنینی که ورود او به دنیای مادی با اراده الهی در ضمن استقرارش در ارحام آغاز یافته، اجل مسمّی در این عالم تعیین شده است، البته چنانکه در ادامه می‌آید، این تقدیر، مانع از آن نیست که حیاتش زودتر از اجل مسمّی (و به اجل معلق) خاتمه یابد.

در آیه دیگری از قرآن به این نکته تصریح شده است که افراد دارای دو عمر هستند و هر دو در علم الهی و کتاب موجود است. یکی زندگی به اندازه عمر تعیین شده (=اجل مسمّی) و دیگری، عمری که از آن کاسته شده است «وَمَا يَعْمرُّ مِنْ مُّعَمَّرٍ وَلَا يَنْقُصُ مِنْ عُمْرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ» (فاطر: ۱۱).

از ظاهر آیه استفاده می‌شود که برخی افراد به اجل و عمر تعیین شده می‌رسند و برخی دیگر، به هر دلیل، از عمری که برایشان تعیین شده، کاسته می‌شود. عمر معمر به معنای رسیدن به اجل مسمّی و کاهش عمر به معنای نرسیدن به اجل مسمّی است. «اجل مسمّی» در لوح محو و اثبات و «اجل مقضی» در ام‌الکتاب است. معنای آیه چنین می‌شود که خدا می‌داند چه

کسانی به اجل مسّی می‌رسند و چه کسانی در اثر عواملی که باعث مقضی شدن اجل معلق می‌شود، از رسیدن به اجل مسّی باز می‌مانند. اگر این تحلیل پذیرفته نشود، برای تفسیر نقصان عمر و رجحان هر تفسیری غیر از این معنای ظاهری آیه، نیازمند شواهد کافی هستیم. برخی نقصان عمر فرد را به معنای نقصان عمرش از نظایرش تفسیر کرده‌اند (جوینی، ۱۴۱۶ق: ۱۴۶؛ آمدی، بی تا: ۲، ۲۱۷) بدون تردید این تفسیر خلاف ظاهر آیه است. آیه نفرمود: «لاینقص عمره»، بلکه با تعبیر «لاینقص من عمره»، عمر را به فرد منسوب کرده است. بنابراین، نقصان عمر، از عمری است که به خود او منسوب است، نه نقصان عمرش از عمر نظایرش؛ همچنین برخی از طرفداران دیدگاه فوق، با استناد به تعبیر «الا فی کتاب» در این آیه، نتیجه گرفته‌اند که عمر انسان یکی است و خداوند آن را مقدر کرده است و تغییری در آن راه ندارد. این استدلال، مبتنی بر آن است که تنها یک کتاب با نام لوح محفوظ یا ام‌الکتاب فرض شود؛ در حالی که کتاب محو و اثبات هم وجود دارد. آنچه در آیه بدان پرداخته شده، اشاره به اجل مقضی و علم پیشین خداوند به حوادث است که در لوح محفوظ است. بنابراین پذیرش اجل مسّی و معلق، با علم خداوند به اجل مقضی در تضاد یا تناقض نیست. نویسنده/المیزان «ما یعمر من معمر» را به معنای «ما یمد و یزاد فی عمر أحد فیکون معمرًا» تفسیر کرده است (طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ۱۷: ۲۶)، در حالی که در آیه سخن از کاهش عمر است و عمر معمرین را به افزایش تعبیر نکرده است. نتیجه این که از چهار گروه آیات فوق، استفاده می‌شود برای انسان‌ها دو نوع اجل وجود دارد.

۲-۱-۲. یک اجل برای انسان

از سوی دیگر و در مقابل دسته‌ای از آیات قرآن که گذشت، آیاتی وجود دارد که از ظاهر آنها چنین برداشت می‌شود که تنها یک اجل برای انسان متصور است. در بخش حاضر، این آیات و محتوای آن‌ها به بحث گذاشته می‌شود. این آیات به چند دسته تقسیم می‌شود:

در بسیاری از آیات، به این نکته تصریح شده که اجل، تقدیم و تأخیر ندارد.^۱ این مضمون

۱. مفهوم عدم امکان تأخیر مرگ، به هنگام رسیدن اجل روشن است؛ اما ظاهراً تقدیم اجل به هنگام فرارسیدن اجل، ممکن و متصور نیست، بنابراین در این که مراد از تقدیم چیست، میان مفسران محل گفت‌وگو است.

بیشتر درباره اجل اُمَّت‌ها (اعراف: ۳۴؛ یونس: ۴۹؛ حجر: ۵؛ مؤمنون: ۴۳) آمده است. با استناد به ظاهر آیه ۶۱ سوره نحل شاید بتوان همین مضمون (عدم تقدیم و تأخیر) را درباره اجل هر انسانی جاری دانست،^۱ اما در مقابل آن تردید یا ابهام، در قرآن تصریح شده است که اجل هیچ انسانی هرگز از وقتش به تأخیر نخواهد افتاد ﴿وَلَنْ يُوَخَّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ اجْلُهَا﴾ (منافقون: ۱۱؛ رک: نوح: ۴)

شاید چنین ادعا شود که ظاهر این آیات نشان می‌دهد برای فرد انسان و نیز اُمَّت‌ها تنها یک اجل وجود دارد که هیچ تأخیر و تقدیمی در آن امکان ندارد و در نتیجه، اجل مسمی همان اجل محتوم و مقضی الهی دانسته شود. مرحوم علامه طباطبایی ظاهراً چنین نظری دارند (رک: طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ۱۹: ۲۹۲). در آیه محل استشهاد ایشان، جدای از این‌که بحث از اجل اُمَّت‌هاست و برای اُمَّت‌ها در قرآن اجل مسمی تصریح نشده است، چنین چیزی استفاده نمی‌شود که اجل مسمی همان اجل محتوم باشد. نهایت دلالت آیه این است که وقتی اجلی حتمی شد، محقق خواهد شد و تقدیم و تأخیر ندارد؛ اما آیا اجل محتوم همان اجل مسمی است؟ دلالتی در آیه برای اثبات ادعای این‌همانی وجود ندارد.

اما چنانکه در ادامه و به عنوان نتیجه تحقیق حاضر خواهد آمد، اجلی که حتمیت می‌یابد و مورد قضای قطعی خداوند است (=اجل مقضی)، همواره و بدون تقدیم و تأخیر تحقق خواهد یافت. این سخن نافی آن نیست که برای انسان دو نوع اجل، شامل اجل مسمی و اجل معلق تصویر شود، با این توضیح که گاهی (و البته بر اساس ضابطه و قواعد خاص) اجل معلق، حتمی می‌شود و گاهی انسان به اجل مسمی می‌رسد و اجل مسمی قطعیت می‌یابد.

دقت در ظاهر آیات نشان می‌دهد که وقتی اجل رسید، اعم از اجل مسمی یا معلق، به تأخیر نخواهد افتاد؛ مانند ﴿وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ اجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ (اعراف: ۳۴؛ رک: یونس: ۴۹؛ نحل: ۶۱؛ فاطر: ۴۵؛ نوح: ۴) شهید اول در تفسیر این آیات و در پاسخ به نافیان تغییر در اجل مسمی با استناد به این آیات می‌نویسد: إِنَّ الْجَلَ عِبَارَةٌ عَمَّا يَحْصُلُ عِنْدَهُ الْمَوْتُ لَا مُحَالَهُ، سواء كان بعدَ العمرِ الموهبِ او المُسْتَبِي و نحن

۱. تشکیک در امکان تسری عدم تقدیم و تأخیر «اجل» در آیه محل بحث به فرد انسان و احتمال اختصاص عدم تقدیم و تأخیر اجل به اُمَّت‌ها (چنانکه در چند آیه قبل تصریح شده بود)، برخاسته از واژه «الناس» در آیه است. تابع این است که این واژه را عام مجموعی یا عام افرادی بدانیم.

نَقُولُ كَذَلِكَ لِأَنَّهُ عِنْدَ حُضُورِ أَجْلِ الْمَوْتِ، لَا يَتَعَمَّقُ التَّأخِيرُ؛ اجل عبارت است از چیزی که حتماً همراهش مرگ پیش می‌آید، چه بعد از عمر موهبی و چه بعد از عمر سببی. نظر ما هم همین است؛ چون با رسیدن وقت مرگ، به هیچ دلیلی مرگ به تأخیر نمی‌افتد (شهید اول، بی‌تا، ۲: ۵۴) در نتیجه این صراحت که اجل مسمی، تقدیم و تأخیر ندارد، در هیچ آیه‌ای دیده نمی‌شود و نمی‌توان از این آیات، یگانگی اجل را اثبات کرد.

در برخی آیات مضمونی آمده است که شاید از آن برداشت شود خداوند، اجل انسان‌ها را به خاطر گناهان‌شان پیش نخواهد انداخت و به مهلتی که برایشان دیده شده (= اجل مسمی) عمر خواهند یافت؛ در نتیجه، ظاهر این آیه و آیات مشابه، نفی دوگانگی «اجل مسمی» و «اجل مقضی» است^۱ ﴿وَلَوْ يَعْلَمُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتَعْجَلَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقَضَىٰ إِلَيْهِمْ أَجْلَهُمْ﴾ (یونس: ۱۱). این مضمون در چند آیه دیگر قرآن نیز تکرار شده است؛ به عنوان نمونه آیه ﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ (نحل: ۶۱؛ رک: فاطر: ۴۵؛ عنکبوت: ۵۳).

همچنین در آیات متعددی بر این نکته تصریح شده که اگر سنت الهی در مهلت دادن به انسان نبود، خدا عاقبت دیگری برای عملکرد برخی انسان‌ها رقم می‌زد. این محتوا با تعبیر ﴿وَلَوْ لَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ﴾ در چند آیه قرآن آمده است (رک: یونس: ۱۹؛ هود: ۱۱۰؛ طه: ۱۲۹؛ فصلت: ۴۵؛ شوری: ۱۴).

ظاهر این آیات، نشان می‌دهد که خداوند انسان‌ها را به خاطر ظلم و گناهانشان گرفتار عقاب و مرگ نخواهد کرد. ظاهر این برداشت با آیات دسته دوم بخش اول در تضاد است. از آن آیات به روشنی استفاده می‌شد که در صورت تکرار گناه و ایمان نیاوردن، خدا آنها را گرفتار مرگ خواهد کرد و اگر ایمان بیاورند و توبه کنند، تا اجل مسمی مهلت یافته و از نعمت‌های الهی برخوردار خواهند گشت.

از آن جا که در قرآن تناقضی تصور نمی‌شود، با توجه به آن آیات، در تفسیر آیات محل بحث می‌توان چنین گفت که خداوند برای همه گناهان انسان در این دنیا، مرگ را به عنوان عقاب و توبیخ دنیوی ندیده است. برخی گناهان را با مجازات‌هایی غیر از مرگ در دنیا عقوبت

۱. منظور از دوگانگی (= تباین)، دوگانگی در مفهوم است، نه تباین مصداقی. نسبت مفهومی و مصداقی اجل مسمی و اجل مقضی در ادامه با وضوح بیشتری خواهد آمد.

می‌کند و بسیاری از عقوبت‌ها را نیز به آخرت واگذار کرده است؛ اما این سخن بدان معنا نیست که قطع حیات مادی برخی انسان‌ها (=مرگ) و گرفتن مهلت زندگی دنیوی، به عنوان عقوبت دنیوی برخی گناهان انکار شود.

در نتیجه تفسیر این دسته از آیات چنین خواهد شد که خداوند به انسان‌ها رحم و لطف می‌کند و آن‌ها را به اقتضای عدل، در دنیا به عقوبت همه کارهایشان گرفتار نمی‌کند که اگر چنین کند، جنبنده‌ای در زمین نخواهد ماند (نحل: ۶۱)، بلکه به آن‌ها مهلت می‌دهد؛ اما به اقتضای آیاتی که گذشت و تصریح برخی آیات دیگر (از جمله: ﴿فَأَهْلَكُنَا هُمْ بِذُنُوبِهِمْ﴾ (انفال: ۵۴))، این مهلت برای همه و شامل هر گناهی نیست. در نتیجه، به حسب آیات قرآن، خداوند در اثر برخی گناهان، افرادی را از حیات مادی محروم خواهد کرد؛ هر چند ممکن است به اجل مسّمی نرسیده باشند.

چنانکه این تحلیل پذیرفته شود، این دسته از آیات هم نمی‌تواند دستاویزی برای انکار تفاوت اجل مسّمی و اجل معلق باشد.

۲. انواع اجل انسان در روایات

غالب روایات تفسیری مربوط به انواع اجل انسان، ذیل آیه دوم سوره انعام است. غالب محدّثان و مفسران، ظاهر احادیث این باب را متناقض دانسته و راه‌حلی برای این مشکل پیشنهاد کرده‌اند (رک: مجلسی، ۱۴۰۳ق، ۴: ۱۱۷؛ شبر، ۱۳۵۲: ۵۵۳؛ جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۲۴: ۳۹۸) روایات در دوگانه بودن اجل انسان دلالت یکسانی دارند؛ امام باقر در تفسیر آیه دوم سوره انعام می‌فرماید: «هُمَا أَجَلَان؛ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ وَأَجَلٌ مَحْتَمٌ» (کلینی، ۱۳۶۳، ۱: ۱۱۴) تناقض موجود در روایات به تعیین اجل محتوم و موقوف و تطبیق آن بر دو فقره آیه دوم سوره انعام برمی‌گردد. در روایات متعددی، اجل مقضی، اجل محتومی دانسته شده که مورد قضا و مشیت الهی است و در آن تقدیم و تأخیری نیست. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «الْأَجَلُ الْمَقْضَى هُوَ الْمَحْتَمُ الَّذِي قَضَاهُ اللَّهُ وَحَتَمَهُ وَالْمُسَمَّى هُوَ الَّذِي فِيهِ الْبَدَاءُ يُقَدِّمُ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ مَا يَشَاءُ وَالْمَحْتَمُ لَيْسَ فِيهِ تَقْدِيمٌ وَلَا تَأْخِيرٌ» (قمی، ۱۴۰۴ق، ۱: ۱۹۴) در نقل دیگری از امام صادق علیه السلام، اجل غیر مسّمی به صورت موقوف و دارای تقدیم و تأخیر معرفی شده و اجل مسّمی، اجل قطعی و محتوم دانسته شده است «أَمَّا الْأَجَلُ الَّذِي غَيْرُ مُسَمَّى عِنْدَهُ، فَهُوَ أَجَلٌ مَوْقُوفٌ يُقَدِّمُ فِيهِ مَا يَشَاءُ وَيُؤَخِّرُ فِيهِ مَا يَشَاءُ» (عیاشی، ۱۳۸۰ق: ۳۵۴).

اما به نظر می‌رسد با توجه مباحثی که در تفسیر آیات گذشت، همچنین با توجه به حجم و اسناد روایاتی که اجل مسمی را موقوف و اجل مقضی را محتوم می‌داند و روایاتی که در موضوع علم غیب انبیا و اولیای الهی آمده است (کلینی، ۱۳۶۳، ۱: ۱۴۷ و ۲۶۵)،^۱ روایاتی که اجل مقضی را به اجل محتوم و اجل مسمی را به اجلی که در آن تغییر و بداء وجود دارد، تفسیر کرده است، مقدم‌اند.

روایات دیگری نیز این برداشت را تأیید می‌کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ يَمُوتُ بِالذُّنُوبِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَمُوتُ بِالْأَجَالِ» (طوسی، ۱۴۱۴ق: ۳۰۵). بر اساس این روایت، آجال نقصان می‌پذیرد و انسان‌ها با گناه، فرصت رسیدن به اجل را از دست می‌دهند. با توجه به مباحث پیش‌گفته، اگر آجال در این روایت را به اجل مسمی تطبیق کنیم، معلوم می‌شود که در این نوع از اجل محتوم و قطعی نیست، بلکه گناه، عامل تقدیم اجل می‌شود.

۳. آجال در علم کلام

در کتاب‌های کلامی، در بحث توحید ضمن توصیف افعال الهی، بحث از آجال در کنار بحث «أرزاق» و «أسعار» آمده است (به عنوان نمونه رک: طوسی، ۱۴۰۰ق: ۱۶۹؛ حلّی، ۱۴۱۷ق: ۳۳۹؛ آمدی، بی‌تا، ۲: ۲۱۲).

موضوع اصلی بحث آجال در علم کلام، پاسخ به این پرسش است «کسی که به قتل رسیده، اگر مقتول نمی‌شد، آیا زندگی‌اش ادامه داشت یا خیر؟» و به تعبیر دقیق‌تر، امکان ادامه حیات فرد در چنین فرضی، وجود داشت یا خیر؟ این سؤال در واقع چنین تحلیل می‌شود که آیا برای فرد مقتول، یک اجل وجود داشته است تا در نتیجه، حتی اگر با قتل، حیاتش خاتمه نمی‌یافت، به روش و سبب دیگری جان می‌باخت یا این که دو اجل برای انسان مفروض است. در نتیجه، اگر از پایان زندگی با قتل جان به در می‌برد (و قتل در زمان اجلس نبود)، امکان داشت برای مدّت بیشتری زنده بماند.

شیخ طوسی در پاسخ سؤال و فرض اصلی بحث آجال، معتقد است که خداوند، قادر بر زنده نگه‌داشتن و میراندن فرد است و دلیلی بر قطع به یکی از این دو، در فرض مسئله نیست.

۱. بر اساس این روایات، خدا علمی به انبیاء و اولیای خود می‌دهد که در آن تغییری نیست. در غیر این صورت، خود و انبیایش را در معرض تکذیب دیگران گذاشته است.

حکمت و مصلحت خداوند می‌تواند به هریک از مرگ یا ادامه زندگی فرد تعلق بگیرد. در نتیجه، هم مرگ و هم ادامه حیات چنین فردی ممکن است (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۷۱). متکلمان شیعه و معتزله همین پاسخ را مطرح کرده‌اند (به عنوان نمونه رک: صدوق، بی‌تا: ۶۷؛ حلی، ۱۴۱۷: ۳۳۹؛ قاضی عبدالجبار، ۱۴۰۹: ۵۳۰).

۴. انواع اجل انسان در تفاسیر

۴-۱. یک اجل

از دیدگاه برخی متکلمان و مفسران شیعی فقط یک اجل برای انسان وجود دارد؛ به عنوان نمونه، شیخ طوسی پس از شرح واژه اجل به معنای «هنگام وقوع حادثه»، نتیجه می‌گیرد که برای انسان جز یک اجل (=وقت حصول الموت) وجود ندارد و اطلاق دو یا چند اجل، از باب مجاز است (طوسی، ۱۴۰۰: ۱۶۹) و همین رویکرد را در تفسیر نیز پی گرفته است (طوسی، بی‌تا، ۴: ۷۷) دیدگاه وی در این موضوع، همسان با نظرات سیدمرتضی است. (رک: علم‌الهدی، ۱۴۱۱: ۲۶۲)

در حالی که اگر اجل، نه به معنای وقت حصول فعل خاص که همواره یکی است، بلکه به معنای «مهلت و زمان تعیین شده» گرفته شود (که شواهد لغوی فراوانی این تلقی را تأیید می‌کند)، تصویر دو یا چند اجل حقیقی، مشکل نخواهد بود. مثل این که برای ادای قرضی، دو اجل قرار داده شود که برای مثال، اگر نصف مبلغ، تا زمان «الف» پرداخت شود، مهلت پرداخت بقیه، زمان «ب» است؛ اما اگر نصف مبلغ، در زمان «ج» پرداخت شود، مهلت پرداخت بقیه، زمان «د» است. در این فرض، دو اجل مقرر شده، هر چند در واقع ممکن است بدهکار در هیچ‌یک از سررسیدها، بدهی خود را ادا نکند؛ پس در نهایت، تنها یک اجل، مقضی و محقق خواهد بود. اما این نکته، در تضاد با فرض دو یا چند اجل برای انسان نیست، به‌ویژه با توجه به این که از یک اجل با نام «مسمی» (نشان‌گذاری شده) و از اجل دیگر با نام‌هایی نظیر «موقوف» و «معلق» یاد شده است.

جدای از این، تفسیر اجل به معنای وقت حدوث فعل، با کاربردهای این واژه از جمله کاربردهای قرآنی آن سازگار نیست. آیا دستور تعیین اجل برای قرض (بقره: ۲۸۲) و مدت اجاره (قصص: ۲۸) به این معنا است که در این تاریخ لزوماً قرض ادا می‌شود و متعلق اجاره به

اجاره‌دهنده برمی‌گردد؟ شیخ طوسی در نهایت در تفسیر آیات مرتبط با اجل که دوگانه بودن از آن برداشت می‌شود، معتقد است که در دو آیه (منافقون: ۱۰؛ نوح: ۴) این استعمال، مجازی است. در تفسیر آیه ۲ سوره انعام هم می‌نویسد: «لَا يَدُلُّ عَلَى اثْبَاتِ أَجَلَيْنِ لِأَنَّ تَعَالَى لَمْ يَصْرَحْ بِأَنْهُمَا أَجْلَانِ لِأَمْرٍ وَاحِدٍ» (طوسی، ۱۴۰۰ق: ۱۷۰)؛ دلالت بر اثبات دو اجل ندارد؛ چون خداوند متعال تصریح نکرده که این دو، دو اجل برای یک چیز هستند! و سپس این تفسیر احتمالی را مطرح می‌کند که اجل اول مربوط به زندگی دنیوی و اجل دوم مربوط به اجل اخروی باشد. نقد ایشان به دلالت آیه، بر مبنایی که در تعیین معنای لغوی «اجل» دارد، باز می‌گردد. اگر کسی این مبنا را نپذیرد، در دلالت آیه مشکلی نخواهد یافت، حتی دلالت ظاهر آیه با رأی دوگانه بودن اجل انسان در دنیا، سازگارتر است. نقد تفسیر احتمالی آیه، در بررسی آیات قرآن گذشت.

به‌خلاف سیدمرتضی و شیخ طوسی، بسیاری از متکلمان، مفسران و محدثان شیعه، با توجه به ظاهر آیات و روایات، دوگانه بودن اجل انسان را پذیرفته‌اند (مفید، ۱۴۱۴ق: ۶۶؛ سبحانی، ۱۴۰۹ق، ۲: ۲۴۳؛ همان، ۴: ۲۲۹؛ شبر، ۱۳۵۲: ۵۴۲؛ ملاصدرا، ۱۳۸۳، ۴: ۲۰۱؛ فیض کاشانی، ۱۴۲۵ق: ۲۲۵؛ طباطبایی، ۱۴۰۲ق، ۷: ۹)؛ هر چند در تفسیر و نام‌گذاری این دو اجل تفاوت‌هایی دیده می‌شود. در ادامه این تفاوت‌ها تبیین و نقد خواهد شد.

۲-۴. دو اجل

علامه طباطبایی در تبیین نسبت اجل مسمی و اجل غیرمسمی با استناد به قید «عنده» در آیه و با ضمیمه «و ما عند الله باق» (نحل: ۹۶) نتیجه می‌گیرد که اجل مسمی همان اجل محتوم است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد و نیز نتیجه می‌گیرد که اجل مسمی، در «ام‌الکتاب» و اجل غیرمسمی در «لوح محو و اثبات» مکتوب است (همان: ۹).

اما شاید بتوان تلقی دیگری از واژه «عنده» داشت که نتایج بعدی را در پی نداشته باشد. در برخی روایات آمده است که خداوند دو علم دارد: یکی علم مخزون که هیچ‌کسی به آن راه ندارد و دیگری علمی که به ملائکه و پیامبران هم داده می‌شود. در این روایات تصریح شده که بداء در علم اول است «عَلِمَ عِنْدَهُ مَخْزُونٌ يُقَدِّمُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يُؤَخِّرُ مِنْهُ مَا يَشَاءُ وَ يَتَّبِعُ مَا يَشَاءُ» (کلینی، ۱۳۶۳، ۱: ۱۴۷، ح ۶)؛ همچنین «عَلِمَ مَكْنُونٌ مَخْزُونٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا هُوَ؛ مِنْ ذَلِكَ يَكُونُ الْبَدَاءُ» (همان، ح ۸) و بداء و تغییر در علمی که به فرشتگان و پیامبران داده است، روی نخواهد

داد: «فَمَا عَلِمَهُ مَلَأْنَاهُ وَرُسُلُهُ فَإِنَّهُ سَيَكُونُ لَا يُكْذِبُ نَفْسَهُ وَلَا مَلَأْنَاهُ وَلَا رُسُلَهُ» (همان، ح ۶). با استناد به روایاتی که در این مضمون آمده است (مِنَ الْأُمُورِ أُمُورٌ مَوْقُوفَةٌ عِنْدَ اللَّهِ يُقَدَّمُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ وَيُؤَخَّرُ مِنْهَا مَا يَشَاءُ (کلینی، همان: ۱۴۷)) و مؤید به استدلال عقلی است، می‌توان ادعا کرد که «عنده» به معنای علم اختصاصی خداوند است؛ در نتیجه دلیلی بر این نیست که اجل مسمی را در ام‌الکتاب مکتوب و قطعی‌الحدوث بدانیم.

به نظر می‌رسد دیدگاهی که در ادامه می‌آید به کلیت نظر علامه طباطبایی اعتقاد دارد و این دیدگاه را شرح و بسط داده و نکات تازه‌ای اضافه کرده است که خالی از نقد نیست. ایشان وجود دو اجل برای انسان را صریح آیه دوم سوره انعام می‌داند و در ترجمه آیه می‌نویسد: «آن‌گاه برای انسان در این دنیا دو اجل نهاد: اجل مقضی (معلق) و اجل مسمی (محتوم)» (جوادی آملی، ۱۳۹۰، ۲۴: ۳۷۸)؛ همچنین تأکید می‌کند که تفسیر اجل دوم انسان به اجلس در قیامت یا برزخ شاهدهی ندارد، بلکه خلاف آیه و روایات است (رک: همان: ۳۸۳).

در این بخش، چگونگی و چرایی یکسان دانستن اجل مقضی با اجل معلق محل پرسش است. چگونه واژه «مقضی» به معنای «محتوم، قطعی و نهایی شده» با واژه «معلق» به معنای «موقوف و متردد» مترادف شده‌اند؟ تفسیری که ایشان در ادامه مطرح کرده‌اند، به برخی ابهامات پاسخ می‌دهد و تصویر روشنی از دیدگاه‌شان پیش روی خواننده می‌گذارد: «اجل معلق انسان به استناد تحقّق مقتضی (وجود برخی شرایط و رفع بعضی موانع) و ظهور زمینه مرگ است، از این رو تقدیم و تأخیر و محو و اثبات دارد؛ اما اجل مسمی و معین او مطابق با تحقّق تمام شرایط و رفع همه موانع است، پس تغییرناپذیر است و تقدیم و تأخیر ندارد.» (همان: ۳۸۳)

در این تفسیر، اجل معلق و اجل مسمی در چارچوب قانون علیت و قدر و قضای علی و معلولی تفسیر شده است. نویسنده محترم نیز بر این نکته تأکید کرده است (همان: ۳۷۸).

نخست این‌که با این تفسیر، نمی‌توان «اجل مقضی» را مترادف «اجل معلق» دانست، بلکه باید آن را مترادف با «اجل مسمی» گرفت. مفسر محترم بر این نکته تصریح کرده است که در خارج فقط اجل محتوم است و هیچ انسانی با اجل معلق از بین نمی‌رود، حتی آن‌گاه که اجل معلق، مطابق اجل محتوم نیست، آنچه رخ می‌دهد، همان اجل مسمی و محتوم است (همان: ۳۸۴). در نتیجه، در این تفسیر آنچه رخ می‌دهد (یعنی مقضی) همان اجل محتوم (یعنی

مسمّی) است.

دوم این‌که، اگر هیچ اجل معلقی در عالم، به عینیت و تحقّق نرسد، پس نام‌گذاری آن به «اجل» وجهی ندارد و در واقع اصلاً دو اجل برای انسان تصویر نشده است.

سوم این‌که، در این تفسیر باید اجل و انقضای آسمان‌ها و زمین (مجموعه عالم مادی) در آستانه قیامت را هم در چارچوب قانون علیّت توجیه و تفسیر کرد؛ چون برای پایان عالم طبیعت هم در قرآن «اجل مسمّی» تصریح شده است. روشن است که چنین تحلیلی با متن آیات اشراط الساعة سازگار نیست. از این دسته آیات چنین برمی‌آید که به هم ریختن اوضاع طبیعی عالم در آستانه قیامت، فراتر از اقتضای علیّی و معلولی طبیعت و متفاوت از این‌گونه تغییرات است.

در نتیجه، این دیدگاه، «اجل مسمّی» را همان علم پیشین الهی به زمان مرگ افراد دانسته و در چارچوب علم فعلی تفسیر کرده است؛ چنانکه این سنخ از علم الهی نسبت به همه حوادث عالم ممکنات جاری است. به نظر نگارنده، این تفسیر، نتوانسته تصویر روشنی از دوگانگی اجل انسان ارائه دهد و ایشان در دسته معتقدان به وجود یک اجل برای انسان قرار می‌گیرند. اجلی که در چارچوب قانون علیّت است.

برخی بر این باورند که اجل مسمّی همان اجل طبیعی انسان است و حتی برای طبیعی بودن اجل محدوده سنی هم مشخص کرده‌اند (به عنوان نمونه، رک: احمد بن سلیمان، بی تا: ۳۳۵) در مقابل، اجل معلق، اجل احترامی است که در اثر رعایت نکردن شروط سلامتی یا پیشامد حوادث غیرطبیعی، باعث پایان یافتن حیات فرد می‌شود (فیض، ۱۳۷۵: ۱۳۹). در این دیدگاه، در مقابل کسانی که مرگ زودرس و دیررس را منکر هستند (جوادی آملی، همان: ۲۴، ۳۸۴)، مرگ زودرس، به روشنی قابل تصویر است. این دیدگاه را به حکمای مسلمان نسبت داده‌اند (فخر رازی، ۱۴۲۰ق، ۱۲: ۴۸۱).

به خلاف دیدگاه قبل که در آن حرفی از اجل طبیعی نیست، در این دیدگاه اجل مسمّی به اجل طبیعی تفسیر شده است و نقطه قوت این دیدگاه آن است که اجل معلق نیز متمایز از اجل مسمّی است؛ اما سؤال اصلی این است که چرا اجل مسمّی به عمر طبیعی تفسیر شده است و چه مستندی از عقل یا نقل، این برداشت را تأیید می‌کند؟ اگر اجل مسمّی، عندالله محفوظ است، چگونه می‌توان به علم مخزون الهی دست یافت یا میزان تقریبی اجل مسمّی انسان‌ها را

تعیین کرد؟ و چرا نتوان این احتمال را مطرح کرد که شاید خداوند بنا به مصالحی برای افرادی از انسان‌ها اجل مسّایی کمتر از عمر طبیعی مقدّر نکرده باشد؟ در اوایل مقاله با استناد به آیه ۶۷ سوره غافر این احتمال مطرح شد.

گاهی در تبیین دو نوع اجل انسان و در پرتو مثال، برای کودکی که تازه متولد شده است، دو «اجل» قائل شده است: ۱. اجل مطلق به معنای قابلیت و استعداد جسم برای بقا که تابع رعایت و عدم رعایت شروط و مقتضیات بقا است و ۲. اجل محتوم و مقطوع به معنای میزان نهایی عمر بر حسب واقع که علمش منحصرأ در اختیار خدا است؛ چون فقط اوست که می‌داند در آینده شروط و مقتضیات چگونه تحقق می‌یابد. آن‌گاه این دیدگاه را بر آیه دوم سوره انعام تطبیق داده شده است (سبحانی، ۱۴۰۹ق، ۲: ۲۴۴) و در نهایت تفسیر خود را مطابق دیدگاه حکما و نیز علامه طباطبایی دانسته است (همان: ۲۴۵) در حالی که به نظر می‌رسد بیش از این که تفسیر ایشان در چارچوب تفسیر علامه طباطبایی باشد، به دیدگاه نظریه دوم (مرگ طبیعی و اخترامی) نزدیک است، هر چند در مثالی که آورده است، با فرض امکان بقای ده سال برای زندگی کودک در اجل مطلق، از اشکال تعیین عمر در اجل طبیعی مصون مانده است، البته وی در تفسیر آیه ابتدا نوشته است: «إِنَّ «الْأَجَلَ» بِلَا قَيْدٍ هُوَ التَّقْدِيرُ الْمَوْقُوفُ.» و «الْأَجَلَ الْمَسْمِيُّ» هُوَ الْمَحْتَمُ» اجل بدون قید به معنای اجل معلق و اجل مسمی به معنای اجل حتمی است. (همان: ۲۴۲) و در پایان بحث آورده است: «قَدْ عَبَّرَ الْقُرْآنُ الْكَرِيمُ عَنِ الْأَوَّلِ بِالْأَجْلِ، الشَّامِلُ بِإِطْلَاقِهِ لِلْمَوْقُوفِ وَالْمَحْتَمِ وَالْمَمْكِنِ وَالْمَتَحَقِّقِ، وَ عَنِ الثَّانِي بِالْأَجْلِ الْمَسْمِيِّ، الشَّامِلُ لِخُصُوصِ الْمَحْتَمِ» (همان: ۲۴۴) ظاهر این دو بیان در تفسیر «قضی اجلاً» با هم سازگار نیست. یک بار اجل بودن قید به اجل موقوف، و بار دیگر اعم از موقوف و محتوم تفسیر شده است. نویسندگان تفسیر نمونه نیز دو اجل انسان را با این دیدگاه تفسیر کرده‌اند (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ۵: ۱۴۹).

به نظر نگارنده، در نهایت با شواهد و نقدهایی که گفته و با تأمل در آیه ۴۲ سوره زمر می‌توان این برداشت از «اجل مسمی» را تأیید کرد که دو اجل برای انسان با عنوان «اجل مقضی» و «اجل مسمی» می‌تواند بهترین برداشت باشد. بر اساس آیه ۴۲ سوره زمر، خداوند جان انسان‌ها را در هنگام مرگ می‌گیرد؛ همچنین جان همه انسان‌ها را در هنگام خواب، قبض می‌کند. کسانی که عمرشان به پایان رسیده است، جانشان برگشت داده نمی‌شود و بقیّه تا اجل

مسمی مهلت خواهند یافت. اگر اجل را در چارچوب قانون علیت تفسیر کنیم، چگونه می‌توان خواب را به عنوان علتی فراگیر برای همه قبض روح‌ها تصویر کرد، به‌ویژه در قبض روح‌هایی که خداوند پس از بیداری، به ابدان باز نمی‌گرداند؟!

نتیجه‌گیری

برخی معتقدند اجل انسان از پیش برایش مقدر شده و گریزی از آن نیست. انسان به هر نوع مرگی از دنیا برود، همان مرگ برایش مقدر بوده است. در این دیدگاه، اجل به معنای «وقت حدوث الفعل» گرفته شده و بر این اساس، نتیجه گرفته شده است که در یک فعل نمی‌توان بیش از یک وقت حدوث تصور کرد. این تعریف از واژه اجل، مستند روشن و توجیه قابل دفاعی ندارد. با تأمل به آیات قرآن و برخی روایات چنین استفاده می‌شود که خداوند برای هر انسان، دو اجل معلق و مسمی مقدر کرده است و برای هر انسانی یکی از این دو اجل، تحقق و فعلیت می‌یابد (=اجل مقضی). از آن‌جا که کسی از اجل مسمی افراد اطلاع ندارد، نمی‌توان مسمی یا معلق بودن اجل مردگان را تعیین کرد؛ اما انسان با اعمال و تدبیرش می‌تواند حداقل از برخی اجل‌های معلق رهایی یابد. بر اساس این دیدگاه، اجل مقضی، یعنی اجلی که تحقق می‌یابد بیش از یکی نیست؛ اما اجل به معنای «الوقت المضروب لانقضاء الأمد» است، بنابراین می‌توان وابسته به شرایط، دو یا چند اجل تعیین کرد.

تفسیر دو اجل به اجل انسان در دنیا و برزخ یا قیامت و نیز تفسیر دو اجل به اجل رفتگان و اجل باقی‌ماندگان علاوه بر آن‌که با ظاهر آیات و روایات سازگار نیست، مستند نقلی و عقلی روشنی نیز ندارد. تفسیر دو اجل در چارچوب قانون علیت و به عنوان اجل مشروط (با نقص در علت تامه) و اجل مطلق (فرض حصول علت تامه)، در واقع انکار وجود دو اجل برای انسان است. تفسیر دو اجل به اجل طبیعی و اخترامی، نزدیک‌ترین تصویر به آجالی است که در قرآن و روایات ترسیم شده است؛ اما تفسیر و تطبیق «اجل مسمی» به اجل و عمر طبیعی انسان، نیازمند شواهد عقلی و نقلی است که ارائه نشده است.

اجل مسمی، مهلت اولیه‌ای است که خداوند در آغاز خلقت انسان برایش مقدر کرده است و علم آن را به هیچ‌کسی، حتی انبیا و اولیا نداده است. هیچ دلیل و شاهد روشنی وجود ندارد که بتوان ادعا کرد که اجل مسمی (مقدر اولیه) همان عمر طبیعی انسان و رسیدن به سن پیری بدن باشد. در این اجل تثبیت یا تجدیدنظر شامل تقدیم و تأخیر راه دارد که بر اساس حکمت

الهی و وابسته به افعال انسان خواهد بود. بر اساس برخی روایات، در شب‌های قدر هر سال، اجل مسمای هر فرد تا سال آینده مکتوب می‌شود. سایه اجل معلق، مستند به حوادث طبیعی، رفتار خود فرد یا دیگران همواره بر سر انسان وجود دارد که اگر چنین مرگی، حتمی و مقضی شود، فرد به اجل مسمای خود نرسیده است. در نتیجه در برخی انسان‌ها، اجل معلق، قطعی و حتمی (مقضی) می‌شود و به وقوع می‌پیوندد و در برخی دیگر، با رهایی از اجل معلق، اجل مسمای فرد به قطعیت و حتمیت می‌رسد و مقضی می‌شود.

قرآن برای طبیعت، آسمان‌ها و زمین جز یک اجل قرار نداده است. شاید بدان دلیل که مختار و مکلف نیستند تا گرفتار اجل معلق شوند. اجل مسمای آنها، با دگرگونی عالم در آستانه برپایی قیامت فرا خواهد رسید. این اجل، نه با تفسیر به عمر طبیعی جهان ماده سازگار است و نه با تفسیر خاتمه عالم در پرتو قانون علیت؛ همچنین از قرآن استفاده می‌شود که امت‌ها، اجل مسمی ندارند، بلکه اجل آنها تابعی از اعمال آنها است. سوء رفتار و گناه امت‌ها باعث برچیده شدن و جایگزینی امت‌های دیگر و حسن رفتار، تقوا و عمل صالح، باعث استمرار حیات آنها خواهد بود.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن سلیمان زیدی، احمد، (بی‌تا)، *حقائق المعرفة فی علم الکلام*، صنعاء، مؤسسه زید بن علی.
۲. اسدآبادی، عبدالجبار بن احمد (قاضی عبدالجبار معتزلی)، (۱۴۰۹ق)، *شرح الأصول الخمسه*، تحقیق: عبدالکریم بن محمد، قاهره، مکتبه وهبه.
۳. آمدی، سیف‌الدین، (بی‌تا)، *ابکار الافکار*، قاهره، دار الکتب.
۴. جوادی آملی، عبدالله، (۱۳۹۰)، *تسنیم*، قم، مرکز نشر اسراء.
۵. جوینی، عبدالملک بن عبدالله، (۱۴۱۶ق)، *الإرشاد إلى قواطع الأدلة فی اصول الاعتقاد*، تحقیق: زکریات عمیرات، بیروت، دارالکتب العلمیه.
۶. حلی، حسن بن یوسف، (۱۴۱۷ق)، *کشف‌المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، تحقیق: حسن حسن‌زاده آملی، قم، نشر اسلامی.
۷. سبحانی، جعفر، (۱۴۰۹ق)، *الإلهیات علی هدی‌الکتاب والسنة والعقل*، تحقیق: حسن محمد مکی عاملی، بیروت، الدار الاسلامیه.

۸. شبر، سید عبدالله، (۱۳۵۲)، *حق الیقین فی معرفة اصول الدین*، تهران، مؤسسه الاعلمی.
۹. صدرالدین شیرازی، محمد بن ابراهیم (معروف به ملاصدرا)، (۱۳۸۳)، *شرح اصول کافی*، تصحیح: محمد خواجهی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
۱۰. طباطبائی، سید محمدحسین، (۱۴۱۷ق)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم، نشر اسلامی.
۱۱. طبرسی، فضل بن حسن، (۱۳۷۲)، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، انتشارات ناصر خسرو.
۱۲. طوسی، محمد بن حسن (معروف به شیخ طوسی)، (۱۴۰۰ق)، *الإقتصاد الهادی الی طریق الرشاد (=الاقتصاد فیما یتعلق بالاعتقاد)*، تهران، مکتبه جامع چهل ستون.
۱۳. _____، (بی تا)، *التبیین فی تفسیر القرآن*، تحقیق: احمد قصیر عاملی، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۴. عاملی، محمد بن مکی (معروف به شهید اول)، (بی تا)، *القواعد و الفوائد*، تحقیق: سیدعبدالهادی حکیم، قم، مکتبه المفید.
۱۵. فخر رازی، محمد بن عمر، (۱۴۲۰ق)، *التفسیر الکبیر (مفاتیح الغیب)*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۶. فیض کاشانی، محمدمحسن، (۱۳۷۵)، *اصول المعارف*، تعلیق، تصحیح و مقدمه: جلال الدین آشتیانی، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۱۷. _____، (۱۴۲۵ق)، *الشافی فی العقائد و الأخلاق و الأحکام*، تحقیق و تصحیح: مهدی انصاری قمی، تهران، داراللوح المحفوظ.
۱۸. قمی، علی بن ابراهیم، (۱۴۰۴ق)، *تفسیر القمی*، تحقیق: سیدطیب موسوی جزائری، قم، دارالکتاب.
۱۹. کلینی، محمد بن یعقوب، (۱۳۶۳)، *الأصول من الکافی*، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دارالکتب الاسلامیه.
۲۰. مجلسی، محمدباقر، (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، تحقیق: محمدباقر بهبودی، بیروت، داراحیاء التراث العربی.
۲۱. مفید، محمد بن محمد (معروف به شیخ مفید)، (۱۴۱۴ق)، *تصحیح اعتقادات الإمامیه*، تحقیق: حسین درگاهی، بیروت، دارالمفید.
۲۲. موسوی، علی بن حسین (سیدمرتضی علم الهدی)، (۱۴۱۱ق)، *الذخیره فی علم الکلام*، تحقیق: سیداحمد حسینی، قم، نشر اسلامی.